

فرستادیم که در آن هدایت و روشنی دل‌ها و تصدیق به درستی تورات و راهنمائی و اندرز برای پرهیزکاران. است.

در آیات زیر از خوش بینی نسبت به پیروان تورات و انجیل کاسته شده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ، إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.» (سوره مائده، آیه ۵۱) [یعنی: ای اهل ایمان یهود و نصاری را به دوستی نگیرید، آنان بعضی دوستدار بعضی دیگرند و هر که از شما مؤمنان با آنها دوستی کند به حقیقت از آن‌ها خواهد بود و همانا خدا ستمکاران را هدایت نخواهد کرد.] و نیز: «وَلَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا، وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَّوَدَّةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ...» (سوره مائده، آیه ۸۲) [یعنی: دشمن‌ترین مردم نسبت به مسلمانان یهود و مشرکان را خواهی یافت، و با مُجَبَّت تر از همه کس با اهل ایمان آنان راکه گویند ما نصرانی هستیم.] در جای دیگر آمده است: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا، إِنَّ اللَّهَ يَنْفُصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (سوره حج، آیه ۱۷) [یعنی: البته خدا بین اهل ایمان و یهود و ستاره پرستان و نصاری و گبر و آنان که به خدا شرک آوردند، در روز قیامت جدائی افکند.]

از مجموع آیات سُبْحانی پیداست که حضرت رسول حتی الامکان مایل بود که مسلمانان با اهل کتاب با رفق و مدارا و با روشی مسالمت آمیز زندگی کنند و از تصادم و برخورد اهل کتاب با یکدیگر (جز در موارد استثنائی) نگران و ناراضی بود.

## حدود دموکراسی در صدر اسلام

«از تاریخ بیعت قریش با ابوبکر تا زمانی که معاویه خلافت را در خاندان خود موروثی کرد، یعنی مدت سی سال، خلیفه مسلمین با رعایت دموکراسی نسبی انتخاب می شد و زمامداران تا حدی به افکار عمومی مسلمانان احترام می گذاشتند، یعنی جمعی از قریش و صحابه با کسی که او را برای این مقام اَصْلَح می دانستند پیمان می بستند و عهد می کردند، همانطور که از حضرت رسول اطاعت می کردند از خلیفه نیز پیروی کنند - ابوبکر بعد از بیعت، ضمن خطابه بی چنین گفت: «برادران من، اینک که خلافت و حکومت بر شما، به من سپرده شده است، اگر دیدید که من وظایفم را درست انجام می دهم با من همراهی کنید و اگر خطائی از من سرزد تأدیم نمائید. راست گفتن به کسی که عهده دار حکومت است جزو عبادت شمرده می شود و دروغ و کتمان حقیقت، نافرمانی خدا و معصیتی است که به عمل آمده است...» پس از آنکه عمر، با اِعمال نفوذ ابوبکر به مقام خلافت برگزیده شد خطاب به مردم گفت: «کار خلافت را به من واگذار کردید و من بهترین شما نیستم، اگر در کار من انحرافی دیدید آن را راست کنید.» در این موقع عربی بیاسخ است و در حالی که شمشیر خود را از نیام کشیده بود خطاب به عمر گفت: «اگر ما در تو انحرافی دیدیم آن را با شمشیر خود راست می کنیم.» مسعودی می نویسد: «... عمر کار خلافت را پس از خود به شورای «۶» نفری علی و عثمان و طلحه و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص محول کرد... و سه روز مهلت داد و گفت اگر پنج نفر هم سخن شدند و یکی مخالفت کرد، او را بکشید و نیز اگر چهار تن هم سخن بودند و دو تن مخالف بودند کشته شوند و اگر دو گروه شدند از گروهی که عبدالرحمن بن عوف

در آن است پیروی کنید و اگر گروه دیگر نخواستند موضوعی را که مسلمانان بر آن فراهم شده‌اند بپذیرد، آنها را بکشید...<sup>۱</sup> سرانجام چون کار با مشاوره و گفتگو حل نشد عبدالرحمن با عثمان که خویشاوند وی بود بیعت کرد و پس از گفتگو و مشاجره‌یی که در میانه رفت کار عثمان استقرار گرفت. عثمان پس از زمامداری به شرحی که در جلد دوم تاریخ اجتماعی ایران به تفصیل یاد آور شدیم به کلی از سیره و روش حضرت رسول و حتی از راه و رسم ابوبکر و عمر منحرف گردید و خویشان و دوستان خود را به مقامات مهم برگزید و دست آنها را در تعدی و تجاوز و اسراف در بیت‌المال باز گذاشت. تذکرات مکرر مسلمانان مآل اندیش، در مزاج او مؤثر نیفتاد و وساطت علی (ع) در حفظ آرامش بجائی نرسید تا آنکه عثمان به دست مخالفان کشته شد الوردی می‌نویسد: «معاویه از کشته شدن عثمان کمال استفاده را برد و هیچ پیراهنی را تاریخ مانند پیراهن عثمان به خود ندیده که مؤسس دولتی شود، معاویه که شرح فجایع و قانون شکنیهای او مستغنی از توصیف است، پیراهن عثمان را روی منبر گسترد، مردم دورش جمع شدند، معاویه گریه و زاری کنان فریاد می‌زد: «واعثمانا، ای امامی که مظلوم کشته شدی! قرآن می‌گوید: «وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَهٗ سُلْطٰنًا فَلْيَسْرِفْ فِي الْقَتْلِ اِنَّهٗ كَانَ مَنصُورا». یعنی: هرکس به ظلم کشته شود، ما برای ولی او حتی قائلیم ولی نباید در کشتار زیاده‌روی کند، او پیروز است. معاویه از این آیه تا حدی که می‌توانست سوءاستفاده و آن را میان مردم شام منتشر کرد و گفت من متولی خون عثمان بی‌گناه! هستم و به یاری خدا پیروز خواهم شد، اتفاقاً پیروز هم شده.<sup>۲</sup> پس از خلافت عثمان در اثر فتوحاتی که نصیب مسلمین شده بود و در نتیجه‌ی سرازیر شدن سیل غنائم، مردم کمابیش مادی و فاسد شده بودند و حتی عده‌یی از مهاجرین و انصار سخت دل‌باخته‌ی مال و جاه بودند، علی در چنین شرایطی زمام امور را در دست گرفت، عده‌یی از روی صفا و حسن نیت و جمعی به امید احراز مقامات عالیه با او بیعت کردند، روی کار آمدن علی (ع) موجب نگرانی بنی‌امیه و طرفداران عثمان گردید؛ آنها که از صراحت و تقوا و پیروی او از روش و سیره پیشوای اسلام با خبر بودند

۱. التنبیه والاشراف، پیشین، ص ۲۶۷ (به اختصار).

۲. دکتر علی الوردی، نقش وعاظ در اسلام، ترجمه محمدعلی خلیلی، ص ۱۷۶ به بعد.

مقدمت مخالفت با او را فراهم ساختند، علی به مجرد زمامداری، به جنگ مخالفین کمر بست و بدون آنکه برای اجرای نقشه‌های وسیع و خیرخواهانه خود به اندازه کافی افراد با ایمان و سربازان فداکار در اختیار داشته باشد، عمال ظلم و زور را از کار برکنار کرد و به اندرز محافظه کاران زمان واقعی نهاد و با قاطعیت تمام، به کار پرداخت و سرانجام در نتیجه دسایس معاویه و عمال او کار جنگ به حکمیت کشید، ابوموسی اشعری فریب خورد و پس از یک رشته مبارزات سخت، علی نیز بدست یکی از خوارج کشته شد.

### مسأله جانشینی

پس از مرگ پیشوای اسلام، چنانکه گذشت، بین مسلمین بر سر جانشینی اختلافاتی پدید آمد عده‌ای بتابرا آنچه خود، از آن حضرت شنیده بودند میل داشتند با علی بن ابی طالب بیعت کنند چه او پسرعمو و داماد محمد بن عبدالله (ص) بود از جهت تقوا و سبقت در ایمان انبیا همه صحابه برای جانشینی محسوب می‌شد؛ ولی مهاجر و انصار و قبیله قریش هر یک از جهت خدمات و فداکاری‌هایی که در راه استقرار شریعت محمدی بخرج داده بودند در اثبات ادعای جانشینی پیشوای اسلام افشاری می‌کردند.

در ایامی که حضرت علی (ع) سرگرم تدفین محمد بن عبدالله (ص) بود؛ ابوبکر پدرزن حضرت، آنی از فعالیت غافل نبود، بالاخره زوزی در برابر جمع مردم حدیثی از پیشوای اسلام نقل کرد به این مضمون که خلافت حق قریش است (الائمة من قریش) و با اعلام این حدیث؛ انصار و بسیاری از مدعیان را به کمک عمر، برجای خود نشاند، فقط ابوسنیان و عده‌ای از هواخواهان علی (ع) بیعت نکردند.

با اینکه علی (ع) بعدها بجهاتی مصلحت را در بیعت با ابوبکر دید، ولی مسئله جانشینی بطور قطعی حل نشد. و پس از پایان حکومت خلفای راشدین و استقرار حکومت تحمیلی بنی امیه جنگ و اختلاف بر سر جانشینی به صورت دیگر جلوه‌گری نمود. شیعیان، طرفدار جدی علی (ع) خلیفه چهارم بودند. از ابتدای قرن هشتم میلادی (قرن دوم هجری) دشمنان بنی امیه مخصوصاً هواخواهان بنی عباس

عمومی پیغمبر با شیعیان همداستان شده، به تبلیغات وسیعی علیه بنی امیه مشغول شدند و نمایندگانی برای تبلیغ نظریات خود به ممالک اسلامی اعزام داشتند و مخصوصاً برای جلب موافقت اکثریت، وعده کردند که از میزان مالیاتها بکاهند و برای ملل تابع اسلامی حقوق سیاسی و اقتصادی بیشتری ملحوظ دارند. اسمعیلیان (فرمطیان) یک جریان مذهبی در داخل شیعیان بودند و فرقی که این جماعت با شیعیان داشتند این بود که اینها بجای ۱۲ امام فقط به ۷ امام قائل بودند. آقای تقی زاده در مقدمه محققانه‌یی که بر دیوان قصاید و مقطعات ناصر خسرو نوشته است اصول عقاید اسمعیلیه را بدین نحو بیان کرده است:

«مذهبی که پیروان آن در کتب ملل و نحل و تواریخ و سیره به اسامی و عنوانات مختلف اسمعیلی، باطنی، فرمطی، فاطمی، و شیعه سبعیه و به اصطلاح دشمنان آنها ملاحظه ذکر می شود، شعبه‌یی از مذهب شیعه بوده که فقط به ۷ امام قائل بودند، یعنی از ائمه ۱۲ گانه شیعه اثنی عشری فقط تا امام جعفر صادق (ع) را معتقد بودند و پسر وی اسمعیل را امام هفتم دانسته و دوره امامان را با وی ختم شده می دانستند و پسر اسمعیل مزبور، محمد را قائم موعود می پنداشتند و پس از وی امامت را در اولاد او به ترتیب مخصوصی قائل بودند، مؤسس این طریقه خود محمد بن اسمعیل، ولی مُرَوِّج و مجدد و بلکه در واقع مؤسس حقیقی شالوده آن عبدالله بن میمون القداح بود که خلفای فاطمی، خود را از اعقاب او می دانستند... در اسلام حضرت رسول (ص) را ناطق و حضرت علی (ع) را اساس و امام حسن و حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و پسر او اسمعیل را ائمه ۷ گانه آن دور دانسته، محمد بن اسمعیل را قائم و خلفای فاطمی را جزء امامان دور قائم دانند و هر امام را ۱۲ حُجَّت و هریک از حُجَّت‌ها در منطقه مخصوصی از روی زمین حکم و مأموریت دعوت و سرپرستی شیعه و بقول ناصر خسرو (شبانی رمه) را داشتند، که این منطقه را جزیره او می نامیدند و در زیر حکم هریک از حُجَّت‌ان ۳۰ نفر داعیان بودند و هریک از داعیان نیز مأذونانی در زیر حکم خود داشتند که به دعوت عامه اشخاص و در واقع اهل استعداد از مسلمین مشغول بودند... اسمعیلیه به تأویل قائلند و آیات و احادیث و احکام شرع را چنانکه ذکر آن گذشت تماماً تأویل می کنند و منکرین تأویل و پیروان ظواهر شریعت و تنزیل را ظاهری



هر اقامتی دوازده حجت داشت که چهار نفر آنان همیشه ملازم خدمت بودند، و هفت نفر مأمور جزایر، شعبه (۷ اقلیم) بودند. در زیر حکم هر یک از حجتان، علمی نفر داعی بودند و هر یک از داعیان نیز عده‌ی «مأذون» در زیر فرمان داشتند که به دعوت مردم به کیش اسماعیلی، اشتغال داشتند؛ مأذونان و داعیان اسماعیلی در ترغیب و دعوت مردم به کیش خود مراتبی قایل بودند و در هر مرحله چیزهایی به شخص «مذعوم» تعلیم می‌کردند؛ تا از تعلیم خود در مرتبه نخست نتیجه مثبتی نگرفتند به مرتبه بعلا شروغ می‌کردند؛ «مبلیغین اسماعیلی اسمعی می‌کردند که تازه واردان را به تفکر و تعقل وادارند و اشخاصی بخشک و بیامدی را که حاضران به قبول افکار و تعقل بودند و حاضر می‌شدند که در صحت معتقدات آنان و اجدادی به آنان که پیرو عقل بودند و حاضر می‌شدند که در صحت معتقدات آنان و اجدادی خود شک و تردید روا دارند، می‌گفتند؛ همانطور که در عالم جلمتانی ظاهری هست و باطنی، در عالم دین هم ظاهر و باطنی در میان است و غرض شارع بواطن احکام است نه ظواهر آن؛ زیرا شک نیست که باطن آموزار جلستد تر از ظواهر آن است؛ عمل کردن به ظواهر، فعل مستوران است و هر کس باطن استخفا بخدا بی‌تعالی و شریعت رسول نماند، او از حدین چیزی نمی‌داند و در عالم دین انعام و عقاب بی‌فقدار و پناه جز از او بیزار است، آنان که به ظواهر عمل می‌کنند نادانند زیرا نادان تر از آن کس نباشد که کاری عملی کند که معنی آن را نداند؛ (وجه دین، ناصر خسرو، گفتار دهم).<sup>۱</sup>

۱- به این ترتیب فرقه اسماعیلیه به تواتر احادیث و آیات می‌پرداختند و ظاهر و باطن اصابت نمی‌گرفتند و برای «بارک نظریات» خود این حدیث بنویسند: «می‌خواهند بدانند که این حدیث از قرآن است؛ «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا إِنَّا أَسْأَلُكَ بِرَبِّكَ أَنْ تَهْتِكَ حُرُوفَ كَلِمَاتِكَ لِكُلِّ حَرْفٍ آيَةٌ مِنْهَا ظَهْرٌ وَبَطْنٌ» [یعنی بیان قرآن به هفت حروف تازی شده و برای هر حرف آیتی است و هر آیه را درونی و بیرونی است] و در مناقب الغیب علامه از خاندان ائمه عیسی بن ابراهیم در وصف قرآن چنین آمده است: «... به پس در هر حرفی از حروف قرآن هزاران رمز و اشاره و غلیج و اولادان از برای قلوب اهل احوال است...»<sup>۲</sup>

همچنین ناصر خسرو به ارزش «تأویل» اشاره می‌کند: «تسمعه عا تساه تفتقه»<sup>۳</sup>

۱. فرقه اسماعیلیه، اثر هاجسن، ترجمه بدره‌ای، مقدمه، ص ۲۱.

۲. دکتر مهدی محقق، «گفتار در مباحث علمی و فلسفی»، ص ۱۴۶.

هرکه برتنزیل بی تأویل رفت او به چشم راست، در دین اعورا است  
 مشک باشد لفظ و معنی بوی او مشک بی بو ای پسر خاکستر است  
 مرنهفته دختر تنزیل را معنی و تأویل حیدر زیور است  
 مشکل تنزیل بی تأویل او برگلوی دشمن دین خنجر است  
 ای گشاینده<sup>۱</sup> در خیبر، قران برگشایش های خوبت خبیر است  
 علاوه بر این، طرفداران تأویل برای به کرسی نشاندن نظریات خود به سیزدهمین  
 آیه سوره «حدید» قرآن استناد می‌جستند که «بِاطْنُهُ فِي الرَّحْمَةِ وَ ظَاهِرُهُ مِنْ  
 قَبْلِهِ الْعَذَابُ» [یعنی درونش پر از رحمت است و ظاهرش رو به جانب شکنجه و  
 عذاب دارد.] و با این مقدمات زمینه را برای تأویل آیات فراهم و دست خود را  
 برای تبلیغ نظریات جدید باز می‌گذاشتند، هاجسن می‌گوید:

«... اسماعیلیان از آیات قرآنی و احادیث و احکام شرعی و اعمال عبادات،  
 تأویلات غریبی می‌کنند... به نظر آنها شریعت را ظاهر و باطنی هست، غرض شارع  
 باطن شریعت است نه ظاهر آن و خداشناسی جز به دانستن بواطن احکام وی میسر  
 نیست... تو نیز اگر خواهان دانستن بواطن و حقایق امور هستی باید پیمان کنی که  
 آنچه بر تو گویم در نزد کسی باز نگوئی و افشای راز نکنی... اسماعیلیان به بهشت و  
 دوزخ جسمانی قایل نیستند و برای مبتدیان، این کلمات را به معنی معمول و  
 معروف آنها تفسیر می‌کنند؛ خود معتقدند که «بهشت، حقیقت عقل است» و در  
 بهشت، رسول است اندر زمان خویش و وصی اوست اندر مرتبت خویش و امام  
 روزگار است اندر عصر خود... و دلیل آریم برآنکه عقل، بهشت است بدانچه گوئیم  
 مردم را همه راحت و آسانی و ایمنی از عقل کل است، نبینی که مردم که از عقل کل  
 نصیب یافته‌اند چگونه رنج و شدت و ناایمنی برستوران افکنده‌اند که ایشان را عقل  
 نیست... پس چون بر این مقدار عقل جزوی که مردم از ایزد تعالی نصیب یافته‌اند  
 چندین رنج از ایشان برخاسته است، دلیل آید این حال برآنکه عقل کل، بهشت  
 به حقیقت است که همه نعمت‌ها در راحت‌ها اندر عالم از اثر او پدید همی آید...  
 (وجه دین، ناصر خسرو، ص ۳۴ و ۳۳). «پس درست شد که بهشت اندر حدّ قوه



علم است و دانایی به حقیقت بهشت است و دوزخ اندر حد قوه جهل است و نادانی به حقیقت دوزخ است. (وجه دین، ناصر خسرو، ص ۴۸) علاوه بر این اسماعیلیان به معاد و بعث و نشور جسمانی هم معتقد نیستند، ناصر خسرو گوید:

مردکی را به دُشتِ گِردِ درید زو بخوردند کِرس و دالان  
 آن یکی زیست در بُن چاهی وان دگر رفت بر سرِ ویران  
 این چنین کس به حشر زنده شود؟ تیز بر ریش مردم نسانان!  
 و همو در خوان الاخوان در صف چهل و یکم و صف پنجاه و پنجم در نفی  
 بهشت و دوزخ و علمی بودن ثواب و عقاب و تأویل سرما و گرمای قیامت، سخن‌ها  
 آورده است و گوید چون در روز قیامت آلات و حوایس دریا بنده لذات و تألمات  
 وجود ندارد، یعنی جسمی در میان نیست، پس لذت و رنج جسمی هم در بین  
 نیست (خوان الاخوان، ص ۱۶۵ - ۱۲۸) و اینکه پیامبران، مردم نیکوکار را  
 به بهره بردن از باغ بهشت و نه‌های روان و حوران سیه چشم و قصرهای بهشتی و  
 میوه‌های گوارا و لذیذ امیدوار، و بدکاران را به سوختن در آتش دوزخ و ضربه  
 عمودهای آتشین و آهنین و زخم مار و کژدم و نوشابه‌های هول‌انگیز، وعید داده‌اند  
 برای آن بوده است که تا رونق عالم جسمانی برقرار بماند، و «در طاعت بکوشند»  
 (هفت باب یا با سیدنا، ص ۳۴)

روی زی محراب کی کردی اگر نه در بهشت  
 بر امید نمان و دیگ قلیه و حلواستی  
 پشت این مُسَبِّ مقلد کی شدی خم از رکوع  
 گرنه در جنت امید میوه طوباستی.<sup>۱</sup>

### خردگرایی و توجه به باطن

در میان جنبشهای فکری و اجتماعی قرون وسطا، نهضت اسماعیلیه بیش از  
 دیگر جنبش‌ها، به خرد و دانش و عقل و استدلال متمایل بود، به قول «هاجسن»  
 به نظر این جماعت «خالق و مُبدع جهان در حقیقت «عقل کل» بود، تصوّر یک نظام

۱. فرقه اسماعیلیه، پیشین، مقدمه، ص ۲۳ به بعد.

عقلانی برای جهان طبیعت، راه بدینجا می برد که برای عبادات، اخلاق و حیات نفس از مرگ نیز بکنوع معقولیت جهانی تصور شود. تمام وجوه مذهبی را تطبیق می کردند، مثلاً حیات پس از مرگ یا معاد را امری روحی تصور می کردند. نه مجلسانی و آنچنان که حضرت محمد (ص) اظهار داشته بود. معتقد بودند که چون انسان به معنای یاطنی آداب خارجی دین پی برد، انجام آن فرایض از گردن او ساقط اول شود و می تواند مستقیماً به جان کلام و لب مفهومی آن عبادات پی برسد. نویسندگان و مؤلفان کتب ملل و نحل، غالباً اسماعیلیان را فرقه بی منحرف و گمراه نمی شمردند و می گفتند که این جماعت «به پیروان محرم خویش، بطلان تصامی و مذاهب و بی فایده گی او بوجی تمام قوانین آسمانی را تعلیم می کردند» (۱) تحقیقات اروپائیان درباره اسماعیلیان نخستین، بطور اساسی با مطالعات «سیلوستر دوساسی» درمیشا اسماعیلی فرقه «دروز» آغاز گشت؛ دروزها یک قرن زودتر از «نزاریان» از قاطمیان جدا شدند، تحقیقات دوساسی به طور کامل دایستان این میمون را به ما ارائه داد. تحقیقات و تبعات دیگر پژوهندگان فرنگ و مطالعات مداوم محققان در قرآن اخیر برده از روی بسیاری از آنها مایات ناروا برگرفت و نشان داد که این نهضت در معنی یک مکتب فلسفی بارور و قابل انعطاف نبود که به دانشمندان و متفکران، آزادی بیان افکار و عقاید فلسفی را اعطا می کرد. هدفش آزادی بخشیدن به طبقات صنعتگر جامعه به وسیله یک سازمان صنفی بود که با چشم تسامح و گذشت به یکدیگر بنگرند؛ «لونی ماسینیون» به طور دقیق نشود اسماعیلیان را در اصناف مسلمین و در تصوف و در جزئیات زندگی مسلمانان و حتی در برخی از وجوه زندگی اروپائیان بررسی کرده است و کیش اسماعیلی را یکی از فرق معتبر تاریخ اسلام دانسته است.

بسیاری از سران و پایه گذاران فرقه اسماعیلیه در نتیجه مطالعات فلسفی و اجتماعی، او پژوهش دقیق در دین اسلام و مندرجات قرآن، سعی داشتند که اسلام را از صلوات پیشنی حدود و قیود و احکام و آداب خشک مذهبی، دگم و خارج کنند و بانه این کیش نیروی تحرک و تغیر و صبغه علمی و فلسفی بخشند و کاری کنند که

۱. همان کتاب، ص ۳۵۶. ۲. همان کتاب، از ص ۷۳ به بعد تا ۱.

مذهب آنان یا گذشته زمان و تکامل اوضاع اجتماعی و اقتصادی، در هر عصری قابل دوام نباشد و بتواند یا هراسی را به واسطه و اوضاع و احوال جدیدی خود را هماهنگ کند، و ظاهراً بر اساس این فکر فلسفی و اجتماعی است که می بینیم اسماعیلیان در مراتب و درجاتی که برای سیران خود قابل بودند به «ناطق» یعنی بزرگترین پیشوای فکری و اجتماعی خود اجازه می دادند که «واضح شرع جدید» و در عین حال «نامشخ شرع قدیم» باشد و این نیروی تحریک او تغییر به کیش اسماعیلیه اجازه می داد که مذهب او به صورت تابعی از اوضاع اقتصادی و اجتماعی و فکری زمان درآورد، فاصرخسرو در سفرنامه خود ضمن توصیف لحسا می نویسد: «... گفتند سلطان آن مردی شریف بود و آن مردم را از مسلمانان باز داشته و گفته بود: نماز و روزه از شما برگرفته (همان کاری که علی اذکره السلام در سرزمین الموت کرد) و دعوت کرده بود که مرجع شما جز ما من نیست و نام او ابوسعید بود و همو گفته بود: «... نماز نکنند و روزه ندارند و لیکن بر محمد مصطفی (ص) و پیامبری وی معتقدند و وصیت کرده است فرزند خود را که: رعیت را به عدل و داد دارند و مخالفت یکدیگر نکنند... و در شهر لحسا مسجد آدینه نبود و خطبه نماز نمی کردند... ولی اگر کسی نماز کند او را باز ندارند... هرگز شراب نخورند...» و نیز می نویسد: «... در ایران پس از آنکه پیروان فرقه اسماعیلی (نزاریان) اهمیت و اعتباری کسب کردند، علما و فقهای سنی به جنگ با آنان برخاستند تا جایی که مرد پزوهنده محتقی چون غزالی... تحت تأثیر رعب و خوف عهد خویش... تمام اسماعیلیان را ملحد و بی دین و مستحق مرگ شمرد، مگر آنکه توبه کنند... این فتوی، که در کدکان و نیز که پدر و مادرشان آنها را به مذهب اسماعیلی باز آورده بودند شامل می شد. فتیان بعدی در فتاوی و احکام خود علیه اسماعیلیان در اغلب موارد خشن تر و سنگدل تر بودند... در حدود سال ۵۷۷ (۱۱۸ میلادی) از فقهای سمرقند سؤال شده بود که با اسماعیلیانی که قصد توبه دارند چگونه باید رفتار کرد، ملایمترین جواب ها این بود که باید تمام کسانی را که گمراه ساخته و بدین خویش در آورده اند بدین اسلام برگردانند (یعنی باید رفقایشان را لو بدهند) ولی عموماً توبه فرد اسماعیلی پذیرفته نمی شد و چاره بی جز مرگ نبود. به این دلیل که صریحترین اظهارات، ممکن بود در اندیشه مرد اسماعیلی، قابل تعبیر به معنای مغایرتی نباشد،

فتوایی مشابه این، نیز به وسیله فقهای بلخ در سمرقند ایراد گردید...<sup>۱</sup>

ناصرخسرو سیمای اسماعیلی خود را در دیوان اشعار خود آشکار ساخته است، اسماعیلیان معتقدند، که قرآن و شریعت را تفسیر باطن یعنی «تأویل» باید کرد و فقط خاندان علی اند که می توانند عهده دار تأویل شوند و حدیثی از پیغمبر نقل می کنند که فرموده است که من صاحب تنزیل و علی صاحب تأویل است و به همین مناسبت اسماعیلیه، اهل تأویل خوانده می شوند. فقهای اهل سنت تأویل اسماعیلی را قبول نداشتند، «ابن تیمیه» می گوید اینان تحریف کلمه از مواضع خود می کنند و نام آن را تأویل می نهند. ناصرخسرو در تأویل صلوة می گوید: معنی ظاهر صلوة پرستش خداست به جسد به اقبال به سوی قبله اجساد که آن «کعبه» است خانه خدای تعالی به مکه، و تأویل باطن صلوة پرستش خدای است به نفس ناطقه به اقبال بر طلب علم کتاب و شریعت سوی قبله ارواح که آن خانه خداست، آن خانه که علم خدای اندروست و آن امام حق است (ع) و گاهی از تأویل تعبیر به «رمز» و «مثل» می کند، در مورد عیسی گوید:

قول مسیح آنکه گفت زی پدر خویش می شوم، این رمز بود پیش افاضل عاقل دانست کو چه گفت، ولیکن رهبان گمراه گشت و هرقل جاهل ... و درباره اینکه خاندان پیغمبر رمزگشای دین و تأویل گزار حقیقی هستند، گوید:

این همه رمز و مثلها را کلید جمله اندر خانه پیغمبر است  
گر به خانه در، ز راه در شوید این مبارک خانه را، در حیدر است  
مقدس می گوید: اسماعیلیه را باطنیه می گویند زیرا ظاهر قرآن را به باطن برمی گردانند ولی ابن خلدون گوید به جهت آنکه آنان، به امام باطن یعنی امام مستور و پنهان اعتقاد دارند، ناصرخسرو به همین مناسبت مخالفان خود را ظاهری خطاب می کند.<sup>۲</sup>

۱. فرقه اسماعیلیه، پیشین، ص ۲۴۹.  
۲. دکتر مهدی محقق، ۲۰ گفتار...، ص ۲۹۲ به بعد.

## نخستین سازمان حزبی و سیاسی در ایران، روش تشکیلاتی و تعلیماتی و تبلیغاتی فرقه اسمعیلیه در نیمه دوم قرن سوم هجری

پیشرفت تدریجی اسماعیلیان

«اته» از محققین فرنگ ضمن بحث پیرامون عقاید ناصر خسرو، نظریات او را بی ارتباط با عقاید جمعیت اخوان الصفا و اهل تصوف و فارابی و ابن سینا نمی داند. آنچه مسلم است تا ظهور عبدالله بن میمون القداح در حدود سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳ میلادی) فرقه اسمعیلیه یکی از فرق عادی شیعه بود و بین فرق مختلف شیعه اهمیت چندانی نداشت ولی بعدها به علل و جهات سیاسی و اقتصادی و برای مبارزه با حکومت ظالمانه خلفا این فرقه دوائر حمایت مردم ناراضی اعتبار فراوانی کسب کرد و مدت چهار قرن با دین و دولت خلفای عباسی به جنگ و مبارزه برخاست.

«دوخویه» دانشمند بزرگ هلندی می گوید: «نفرت شدیدی که نسبت به عرب و اسلام دروغین عهد بنی امیه و بنی عباس وجود داشت سبب گردید که در اواسط قرن سوم هجری عبدالله بن میمون القداح را که شغلش کحالی و نژادش ایرانی بود فکر و نقشه بی به نظر آید که از دو جهت شگفت بود، یکی از جهت جرأت و نبوغی که در طرح نقشه دیده می شد، دیگر از جهت اینکه با اطمینان خاطر و قوت قلب و شدت عمل به موقع اجرا گذاشته شد.»

## روش تبلیغاتی اسمعیلیه

بطوری که «دوزی» متذکر شده است، نقشه این بود که از تمام طبقات و قشرهای اجتماعی برای سرنگون ساختن حکومت جابرائله خلفا استفاده شود، برای توفیق در این راه حزبی سؤی تشکیل دادند. و برای ورود در آن، مقررات و درجاتی قائل شدند؛ در این حزب، پیروان عقاید و افکار مختلف شرکت داشتند، از طرفی مؤمنین واقعی و از طرف دیگر مردان آزادفکر و ملحدی که دین را فقط وسیله‌ی برای لگام زدن به عوام الناس می‌دانند وارد شدند و دعا و مبلغین این فرقه جنوع فرق مذهبی را به وسایل گوناگون به جمعیت خود جلب می‌کردند و بعضی داشتند حزبی با انضباط و فشرده پدید آوردند تا در موقع ضرورت از افراد این جمعیت برای اجرای مقاصد خود استفاده کنند. <sup>۱</sup>

دوخویه می‌گوید: «برای رسیدن به این هدف و وسائلی فراهم آوردند... برای مردم با ایمان، از پرهیزکاری و تقوا سخن گفتند و اگر نگویم به افراد لایبالی و بی بندوبار اجازه قانون شکنی دادند توان گفت آنان را آزاد گذاشتند. با کسانی که قوای دماغی نیرومند داشتند از در فلسفه درآمدند و با اهل تعصب از راه عرفان و امیدواری به فضل و رحمت خداوند کریم وارد شدند با عوام الناس از عجایب و غرائب و شگفتی‌ها گفتگو کردند، برای یهودیان از مسیح و برای مسیحیان از روح القدس و برای مسلمین از مهدی دم زدن و برای ایرانیان و سربانیان و بت پرستان و لامذهبان، روش فلسفی در الهیات آوردند و این کارها را با چنان عزم و استخ و آرامش خاطر صورت دادند که مایه اعجاب ماست. <sup>۲</sup> و با زوال قلعه قدامت شده و در راه روش و گسترش نقشه اسمعیلیه بیشتر مرهون مساعی و کاردانی مبلغین و داعیه آنها بود مأمورین تبلیغاتی این فرقه با احاطه و اطلاعی که از ضمایر و قلوب مردم طبقات مختلف داشتند، با صبر و حوصله فراوان به مناطق مختلف سفر می‌کردند و خود را تاجر یا پزشک معرفی می‌کردند، هر جا اقامت می‌گزیدند طوری عمل می‌کردند که مردم، آنها را مظهر صفا و حسن نیت می‌شمردند و برای کسب فیض دور آنها جمع می‌شدند. معمولاً مبلغین از استقبال مردم استفاده می‌کردند و با حزم و سبقت به بلع لیس لیس می‌رفتند و در راه می‌رفتند و در وقت استراحت و استراحت

و احتیاطاً افرادی از مردم را که استعداد بیشتری داشتند با عقاید و افکار خود آشنا می کردند، آنها سعی می کردند که حس کنجکاوی مردم را برانگیزند و روح تحقیق و مطالعه را در آنها بیدار سازند. همین که دعای مشاهدیه می کردند که شیخص میزید تبلیغ، آماده پذیرش افکار آنها نیست فوراً عقب نشینی می کردند و سعی می کردند که بذریع تبلیغات را در مزاج مناسبی بکارند، در ضمن تبلیغات، مبلغین اسمعیلی به مردم مستعد می گفتند که ادای ظاهری فرائض دین از نماز و روزه و حج و زکوة در صورتی که به معانی روحانی آن پی نبرند چندان ارزشی ندارد و اگر مستمع از خود کنجکاوی نشان دهد و معلوم شود شوق بیشتری به درک معانی دارد و آنگاه داعی به توضیح مطلب می پردازد، ولی کلام خود را در وسط میگذرد و قطع می کند و می رساند که اسرار الهی را فقط نزد کسانی می توان فاش ساخت که سوگند وفاداری نسبت به امام زمان بر یاد کرده و ثابت کرده باشند که شایستگی درک این معانی را دارند. در واقع نخستین وظیفه داعی (یعنی مبلغ و دعوت کننده) بیشتر آنست که نو مرید به درستی عهد و پیمان خود قسم یاد کند و ملزم شود در اوقات معین و جوهری

منظماً بی درازد از آن تعبیر و معانی آنگاه و تفسیر بر او بدهد و هر چه غرض از آنست که برای برانگیختن حس کنجکاوی نو مریدان معمولاً سئوالاتی از این قبیل مطرح

می کردند: ۱- چگونه از ماده و نوره و سبزه و تفسیر بر او بدهد و هر چه غرض از آنست که برای برانگیختن حس کنجکاوی نو مریدان معمولاً سئوالاتی از این قبیل مطرح

می کردند: ۲- حقیقت عذاب جهنم چیست؟

۳- هفت دروازه آتش جهنم و هشت دروازه بهشت کدام است؟

۴- چرا هفت آسمان و هفت زمین آفریده شده؟

۵- معنای این حرف فلاسفه چیست که می گویند انسان، عالم صغیر یا خلاصه عالم است و عالم طبیعت، انسان کبیر است و این حرف را چرا از بدیهات اولیه

می دانند؟

پس از طرح سئوالات و مسائلی از این قبیل دعای به مستمعین خود چنین